

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه دوم در واجب کفایی

در واجبات عینیه مطلوب به تعدد مکلفین متعدد می شود. هر مقدار که مکلف متعدد باشد، مطلوب هم متعدد است. مثلاً در باب صلاة که یکی از واجبات عینیه است این چنین نیست که بگوییم شارع متعال یک مطلوب واحد دارد. بلکه شارع مطلوبش به تعدد مکلفین متعدد است؛ و به تعبیر دیگر و به تعبیر صناعی در واجبات عینیه تکلیف به تعدد مکلفین به تکالیف متعدده انحلال پیدا می کند.

از این جهت در هر واجب عینی به مجرد اینکه هر مکلفی تکلیف خود را انجام داد، امتثال تحقق پیدا می کند و همین مکلف اگر تکلیف خود را اتیان نکرد نسبت به خودش عنوان عاصی را پیدا می کند. این در واجبات عینیه است.

در واجبات عینیه هم مطلوب متعدد است و هم تکلیف متعدد است و انحلال به تکالیف متعدده به تعدد مکلفین است؛ اما در واجب کفایی مطلوب واحد است. وقتی می گوییم دفن میت از واجبات کفائیه است، یک مطلوب واحد بیشتر نیست، این مطلوب واحد و غرض واحد در این ها وصف واقع می شود که حالا مخاطب به این تکلیف کیست؟

در مقدمه قبلی اثبات کردیم که همان طوری که تکلیف محتاج به متعلق است، محتاج به موضوع است. موضوع یعنی مکلف. حالا در این مقدمه می گوییم که مسلماً چنین فرضی بین واجب عینی و کفایی وجود دارد. در واجب عینی مطلوب متعدد است و تکلیف هم متعدد است و انحلال پیدا می کند؛ اما در واجب کفایی مطلوب واحد است. مولا یک غرض و مطلوب دارد و حالا می خواهیم ببینیم که این در این مطلوب واحد مکلف کیست؟ و موضوع تکلیف چیست؟ حال که این دو مقدمه روشن شد وارد در انتظار در بحث واجب کفایی می شویم.

موضوع تکلیف در واجب کفایی

با نظریه ای که مرحوم آخوند در کفایه دارند و دیگران هم بعد از ایشان مثل مرحوم اصفهانی و مرحوم نائینی، این ها هم نظریاتی ارائه داده اند. مجموعاً نزدیک به هفت نظریه در این بحث واجب کفایی مطرح است؛ که باید یکی یکی این ها را عنوان و بررسی کنیم.

نظریه اول

نظریه اول که نظریه مرحوم آخوند است، ایشان می فرمایند ما همان بیانی را که در واجب تخییری مطرح کردیم همان را در اینجا داریم. در واجب تخییری فرمودند واجب تخییری سنخی از وجوب است، یک نوعی از وجوب است. این روش را مرحوم آخوند در کفایه در بعضی از مباحث دیگر هم دارند. در بحث وضع در تعریف وضع فرمودند وضع یک نوع اختصاص است. در واجب تخییری هم می فرمایند سنخی از وجوب است، واجب کفایی یک نوع خاصی از وجوب است که از راه آثار و لوازم آن می فهمیم که این واجب کفایی است.

در واجب عيني به امتثال و فعل هرکسی امتثال تحقق پیدا می‌کند و ترک هر مکلف عصیان است. در واجب عيني اگر دیگری انجام داد وجوب از ذمه شخص دیگر ساقط نمی‌شود؛ اما در واجب کفائي این چنین نیست. اگر دیگری انجام داد وجوب از ذمه او ساقط است. در واجب کفائي اگر جمیع مکلفین ترک کردند همه استحقاق عقاب دارند. اگر جمیع مکلفین دفعه واحده انجام دادند، مثل نماز بر میت اگر در یک زمان واحد هزار نفر نماز بر میت بخوانند، امتثال کرده‌اند و استحقاق ثواب دارند.

البته در این مثال نکته‌ای را مرحوم اصفهانی دارند در حاشیه نهایی که وقتی به نظر ایشان برسیم عرض می‌کنم. لذا مرحوم آخوند می‌فرمایند واجب کفائي یک نوع خاصی از وجوب است که از راه آثار و لوازم آن پی به وجوب آن می‌بریم.

در بحث واجب تخییری به نظریه مرحوم آخوند اشکالاتی کردیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. همان اشکالاتی که در آن بحث بر این نظریه مرحوم آخوند وارد بود این اینجا هم وارد است.

نظریه دوم

نظریه دوم در واجب کفائي، مکلف واحد معین است. حالا واحد معین عندالله، یا واحد معین عند المكلفین. این نظریه هم واضح البطلان است؛ و به تعبیر بعضی از بزرگان مفروض العدم است. این نظریه که بگوییم در واجب کفائي مکلف واحد معین است، حالا یا عندالله یا عند المكلفین. یعنی یا تعیین آن به یدالله است یا به ید مکلفین است، نظریه‌ای واضح البطلان است.

اشکالات نظریه دوم

اشکال اول

اولاً مفروض العدم است؛ یعنی فرض ما در اینجا این است که در واجب کفائي یک تکلیفی که متوجه به یک مکلف معین شده باشد نداریم. اصلاً اشکال از اینجا شروع شده؛ و به عبارت دیگر این اشکال اول را می‌توانیم بگوییم برخلاف ظواهر ادله وارده در واجبات کفایه است. وقتی روایت می‌گوید دفن میت واجب است. در این روایت یک مکلف واحدی را معین نکرده است؛ و چون معین نشده باید برویم دنبال آن بگردیم و ببینیم مخاطب و مکلف در واجبات کفایه کیست؟

اشکال دوم

چنین چیزی معقول نیست در واجب کفائي بگوییم مکلف واحد معین، ولو این مکلف است، اما دیگری اگر انجام داد از ذمه این ساقط می‌شود. فرض این است که دیگری که اصلاً مکلف نبوده، فعل را انجام بدهد و با انجام او از ذمه این ساقط شود. این غیرمعقول است. یا اگر یک درجه تنزل کنیم برخلاف قاعده است. قاعده این است که تکلیف کسی از ذمه او ساقط نمی‌شود، مگر به فعل خود او انجام شود. حالا دیگری انجام بدهد، با انجام دادن دیگری از ذمه این ساقط شود.

سؤال...؟

پاسخ استاد

ما می‌گوییم اگر معین عندالله انجام نداد، فرض این است که می‌گوییم معین، این معین یا عندالله است یا به ید المكلفین. معین عندالله یعنی از میان تمام این‌ها یک نفر که آن معین شده، حالا فرض کنیم که اگر او انجام نداد و دیگری انجام داد. بله اگر همان فردی که انجام می‌دهد همان هم فی الواقع معین عندالله باشد اشکال وارد نیست؛ اما در واجب کفائي می‌گوییم هرکسی انجام داد از ذمه دیگری ساقط است.

یعنی آن کسی هم که مکلف نبوده، اگر انجام داد از ذمه آن کسی که مکلف عندالله و معین عندالله است ساقط می‌شود. چون وقتی

می‌گوییم معین عندالله شارع هم نگفته حالا ببینیم چه کسی انجام می‌دهد تا هرکسی انجام داد بعد از انجام معین و مکلف شود. می‌گویند واجب معین یعنی قبل از انجام عندالله معین بوده.

اشکال سوم

اگر مکلف عندالله معین است، هر شخصی شک می‌کند که آیا مکلف به این تکلیف است یا نه. اینجا برائت عقلي و شرعي باید جاری شود.

اشکال چهارم

آنجا است که بگوییم تعین آن به ید مکلفین باشد، اگر گفتیم مکلفین خودشان معین کنند. اینجا می‌شود تخصیص بلا مخصّص و ترجیح بلا مرجح. لذا این نظریه‌ای است که بطلان آن خیلی واضح است.

نظریه سوم

نظریه سوم در واجب کفایي: بگوییم مجموع من حیث المجموع مکلف هستند. یعنی وجوب دفن میت متوجه یک فرد نیست، متوجه به جمیع الافراد است. به نحو عموم استغراقی نیست. بلکه مجموع مکلفین من حیث المجموع مکلف هستند. کسانی که قائل به این نظریه هستند، واجب کفایي را تنزیل کرده‌اند به مرکبات. گفتند چطور در افعالی که عنوان مرکب دارد، دارای ده جزء است مانند نماز، این مجموع مرکب یک غرض واحد بر آن مترتب می‌شود و این تکلیف متعلق است به این مرکب. همان‌طور که تعلق تکلیف به مرکب از اجزاء متعدده معقول است و ممکن است. تعلق تکلیف به مرکب از افراد هم معقول است. بگوییم شارع در واجبات کفائیه موضوع و مخاطبش مجموع من حیث المجموع است؛ و از همین راه هم تنزیل کرده‌اند و با این تنزیل در مقام این بوده‌اند که نظریه خودشان را تثبیت کنند. این نظریه هم مواجه با اشکالات عدیده است.

اشکالات نظریه سوم

اشکال اول

مجموع من حیث المجموع که وجود خارجی ندارد تا بگوییم تکلیف متوجه این مجموع است. اصلاً مجموع قابلیت بعث ندارد. شما در تکلیف به فرد خطاب می‌کنید «یا زید افعَلْ هذا». مانعی ندارد و معقول است. در تکلیف به عموم به نحو استغراقی می‌گوید «اقیموا الصلاة» یعنی «کل واحد واحد من المکلفین یجب علیهم الصلاة». این هم مانعی ندارد. یعنی از حیث تعلق بعث و تحریک امکان دارد؛ اما بگوییم تکلیفی است که موضوع و مخاطب این تکلیف مجموع من حیث المجموع است، مگر مجموع قابلیت بعث دارد؛ اصلاً مجموع وجود ندارد. افرادی که اینجا نشسته‌اند نمی‌توانیم بگوییم دو وجود است، یک وجود برای افراد است و یک وجود هم برای مجموع است. پس اشکال اول این است که مجموع وجودی که قابلیت تعلق بعث و تحریک داشته باشد، چنین چیزی برای مجموع تصویر نمی‌شود.

سؤال...؟

پاسخ استاد:

اینجا می‌خواهیم بگوییم مثلاً وجوب دفن میت متوجه این مجموع من حیث المجموع شده، یعنی متوجه زید نیست و متوجه هرکدام بالاستقلال نیست. مجموع من حیث المجموع. در بیان دلیلشان همان تنزیلی که عرض کردیم گفته‌اند و یک تمثیلی هم در بعضی از کلمات ذکر شده است؛ و آن تمثیل این است که چطور یک سنگ بزرگی را جماعتی با هم برمی‌دارند. هرکدام به‌تنهایی نمی‌توانند این سنگ را بردارند ولی مجموع من حیث المجموع این سنگ را برمی‌دارند. در واجبات کفائیه بگوییم موضوع یعنی مکلف، مجموع المکلفین من حیث المجموع و بما هو مجموع است. اشکال اول هم آن بود که عرض کردیم.

اشکال دوم

شما که می‌گویید تکلیف به مجموع من حیث المجموع تعلق پیدا کرده، این در بعضی از واجبات کفائیه معنا دارد. مثلاً کسی مرده، بگوییم همه انسان‌ها دفعه‌ای واحد بر او نماز میت بخوانند؛ اما بسیاری از واجبات کفائیه داریم که مجموع من حیث المجموع امکان ندارد که بتوانند آن عمل را انجام. مثل دفن میت، مگر میت را چند نفر می‌توانند در قبر بگذارند. مجموع من حیث المجموع که نمی‌تواند این میت را داخل قبر قرار دهند. بنابراین اشکال دوم می‌هم که در اینجا است این است، بعضی از واجبات کفائیه قابلیت صدور مجموع بما هو مجموع را ندارند.

اشکال سوم

یکی از آثار واجب کفایی که همه قبول دارند این است که واجب کفایی یعنی اگر بعضی از افراد انجام دادند، غرض، به سبب تحقق فعل از بعضی افراد حاصل می‌شود. اگر گفتیم مجموع من حیث المجموع، این مجموعه مکلف هستند، لازمه آن این است که اگر یک، دو، پنج، یا ده نفر انجام دادند، غرض مولا حاصل نشود.

در حالی که مسلم در تمام واجبات کفائیه اگر بعضی هم انجام دادند غرض مولا حاصل می‌شود. پس این نظریه سوم در بحث واجبات کفائیه باطل شد و چهار نظریه دیگر باقی می‌ماند که ان شاء الله عرض می‌کنیم.

نکته اخلاقی

روز چهارشنبه است که اگر توفیق پیدا کنیم از هفته آینده حدیثی هم خوانده شود تا نافع برای خود من و شما باشد. به عنوان مقدمه نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم اینکه گاهی اوقات انسان از نظر افعال ظاهری، زبان و دستش یا چشم او، خدایی نکرده از مسیر اصلی که باید در آن باشد تخطی پیدا می‌کند. زبانش خدایی نکرده به غیبت یا تهمت و یا گوش و چشم او همین‌طور. زمانی فکر می‌کردم در این قضیه که این‌ها شاید مشکل چندانی نباشد، یا با استغفار و توبه ممکن است این گناهانی که اعضاء ظاهری انسان انجام می‌دهد، انسان بتواند به نوعی آن‌ها را تصفیه و تطهیر کند؛ اما گاهی اوقات انسان در نفس خود افکاری دارد که حل آن خیلی مشکل است. گاهی اوقات مثلاً انسان یک کسی را تصویر می‌کند فرضاً یک بزرگی را، این بزرگ مثلاً انسان از او چیزی خواسته و نداده. پیش خود و دل خود این انسان را آن قدر خراب می‌کند از یک حیوان هم نعوذبالله پایین‌تر می‌آورد.

برای خیلی‌ها این اتفاق شاید افتاده باشد، این ناپاکی دل و قلب و فکر می‌شود؛ و اگر بتوانیم این را حل کنیم، هنر بزرگی کرده‌ایم. گاهی اوقات انسان جلوی زبانش را از ترس می‌گیرد. گاهی شخصی مقام یا عنوانی دارد و یا انسان به او احتیاج دارد و جلوی زبان خودش را می‌گیرد و به حسب ظاهر در مقابل او احترام و تعظیم می‌کند. ولی دل انسان چه؟

اینکه عرض می‌کنم نسبت به افراد مؤمن است. انسان نسبت به ظالمین در دل و روح خودش هزار ظالم را تقبیح کند اشکالی ندارد. واقعاً در این مسیر که قرار گرفته‌ایم باید دنبال این باشیم که قلوب خودمان را پاک کنیم. یعنی انسان در دل و قلب خود واقعاً نیت خالص داشته باشد. این از خداوند شروع می‌شود که انسان درباره خدا چگونه فکر می‌کند. ابعاد مختلف و زوایای متعدد دارد. تا برسد به آن رفیقی که همراه او است تا برسد به برادر خود انسان و دور بر انسان. واقعاً اگر فکر کنیم که امشب می‌خواهیم بنشینیم و خودمان را محاسبه کنیم. ببینیم در این محاسبه از نظر افعال قلبی و باطنی، قلب انسان چقدر سوي افراد رفته و قضاوت‌ها کرده و حرف‌های دل درباره او زده و برگشته.

چرا باید قلب انسان این‌طور شود. این قلب و نفسی که خداوند به انسان داده، پاک و منور و شفاف، این‌طور شود که موجودی سرکش شود. مثال زیاد دارد، مثلاً یک جایی می‌رویم و احترام نمی‌کنند، از آنجا بیرون می‌آییم در دل خودمان می‌گوییم، من می‌دانستم این آدم پست و رذل و بی‌عقلی است؛ و قضایایی برای خودش درست می‌کند تا مثلاً یک ساعت بعد. چرا؟ لذا اولین نکته که در درجه اول به خودم عرض می‌کنم؛ و بعد هم به شما عرض می‌کنم که واقعاً همت کنیم و قلوب خودمان را پاک کنیم.

انشاءالله از گناهان ظاهري مبرا هستيم. شب كه مي‌شود بايد فكر كنم امروز نسبت به كسي فكر بد كردم يا نه؟ اين بسيار مهم است و بايد دنبال آن باشيم و از خداوند بخواهيم قلوب همه ما را قلوب مطهره‌اي قرار دهد انشاء الله.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ